

درس یکصد و هفتم:

بیان اقسام سبق و تعریف آنها (1)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

غررٌ في أقسام السَّبْقِ و هي ثمانية:
السَّبْقُ منه ما زمانياً كُشِفَ *** وَ السَّبْقُ بِالرُّتْبَةِ ثُمَّ بِالشَّرَفِ
وَ السَّبْقُ بِالطَّبَعِ وَ بِالْعِلِّيَّةِ *** ثُمَّ الَّذِي يُقَالُ بِالْمَهِيَّةِ
وَ السَّبْقُ بِالذَّاتِ هُوَ الَّذِي كَانَ عَمَّ *** بِذِي الثَّلَاثَةِ الْأَخِيرَةِ انْقَسَمَ
بِالذَّاتِ إِنَّ شَيْءَ بَدَأَ وَ بِالْعَرَضِ *** لِاثْنَيْنِ سَبْقُ الْحَقِيقَةِ انْتَهَضَ
وَ السَّبْقُ فَكَيًّا يَجِي طَوْلِيًّا *** سُمِّيَ دَهْرِيًّا وَ سَرْمَدِيًّا

این بحث مربوط به سبق و تقدّم وجود یک شیء بر وجود شیء دیگر است و مرحوم حاجی هشت سبق در اینجا بیان می کند که البته وقتی که این بحث های حدوث و قدم مطرح شده بود طبعاً اینها هم در ضمنش مطرح شده است و فکر می کنم خیلی مطلبی در اینجا نداشته باشیم.

یکی از آنها سبق زمانی است یعنی شیئی وجوداً بر شیء دیگر مسبوق باشد حالا یا حقیقی باشد یا بالعرض باشد؛ حقیقی که خود زمان است، اجزای زمان یکی بر دیگری مسبوق است و قبل از اینکه سابق نباشد لاحق وجود ندارد. بالعرض مثل زمانیات، حوادثی که در پی یکدیگر یکی پس از دیگری به واسطه علت و معلول پیدا می شوند، وجود هر کدام باید سابق بر دیگری باشد این سبق بالعرض است و لذا به آن سبق زمانی می گویند. اشیائی که در خارج به عنوان وجود حرکتی و متحرک وجود پیدا می کنند اینها هم سبق زمانی دارند. این یک سبق بود.

سبق دیگر سبق بالرتبه است مثل اینکه عدد یک بر عدد دو مقدّم است این را سبق بالرتبه می گویند و یا منزلی که در جایی واقع شده است و می گویند که این بر منزل دیگر سابق بالرتبه است؛ اگر از این طرف لحاظ کنیم این اوّل است، آن دوم است، دیگری سوم است و ...

یک سبق بالشرف داریم و دیگر سبق بالطبع و ... و من ضرورت خاصی در اینجا نمی بینم [که اینها را مطرح کنم چون] مسائلی است که قبلاً صحبت شده است. یکی سبق دهری است و عرض کردیم که این را مرحوم محقق داماد ذکر کرده است و ایشان سبق را در سلسله طولیه قرار داده اند و مطلب دیگر از محقق لاهیجی است که وقتی به آن رسیدیم عرض می کنیم و مطلب خاص دیگری در اینجا نیست لذا معطل نمی شویم.

غررٌ في أقسام السَّبْقِ و هي ثمانية:
وَ يَنْقَسِمُ مُقَابِلَهُ أَيْضاً بِحَسَبِ انْقِسَامِهِ بِلا تَفَاوُتٍ وَ إِذَا لَمْ نَتَعَرَّضْ لَهَا وَ لَمَّا كَانَ التَّقَدُّمُ وَ التَّأَخُّرُ
مَأْخُودِينَ فِي مَفْهُومِ الْقَدَمِ وَ الْحَدُوثِ وَ هُمَا عَلَى أَنْحَاءِ أَرْدَفْنَا مَبْحَثَهُ بِمَبْحَثِهِ.
السَّبْقُ مِنْهُ مَا زَمَانِيًّا كُشِفَ. وَ هَذَا مِنْ أَقْسَامِ السَّبْقِ. هُوَ السَّبْقُ الْإِنْفَكَائِيُّ فِي الْوُجُودِ سِوَاءَ كَانَ

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۰۵.

السَّابِقُ و اللاحقُ غيرَ مُجْتَمِعِينَ بِالذَّاتِ كَالْأَزْمَنَةِ أَوْ بِالْعَرَضِ كَالزَّمَانِيَّاتِ.^۱

[بحث در اقسام سبق است و هشت قسم می‌باشد] دو مقابلش هم به‌حسب انقسام به همین اقسام تقسیم می‌شوند (یکی معیت و یکی هم تأخر؛ هشت قسم از اقسام معیت و هشت قسم هم از اقسام تأخر داریم) بلا تفاوت و لذا متعرض آن دوتا نشدیم و از آنجایی که تقدّم و تأخر در مفهوم مأخوذ از قدم و حدوث شده‌اند و قدم و حدوث هم آنجایی بودند (که قبلاً ذکر کردیم؛ قدیم زمانی، قدیم ذاتی، قدیم دهری، حدوث زمانی، حدوث ذاتی، حدوث دهری و امثال‌ذلک) ما مبحث تقدّم و تأخر را بعد از مبحث قدم و حدوث آورده‌ایم.

یک قسم از سبق، زمانی است. این از همان اقسام سبق انفکاک‌ی است یعنی سبقی است که وجود لاحق جدای از وجود سابق است اصلاً جدا است حالا می‌خواهد آن وجود لاحق و آن وجود سابق اصلاً ذاتی‌شان عدم اجتماع باشد (یعنی در ذاتشان آبی از اجتماع باشند) مثل خود وجود زمان (که اینجا آنأ و فأنأ وجود پیدا می‌کنند و لازمه وجود هر آنی فنا وجود قبلی است یا آبی نیستند) اما بالعرض هستند مثل زمانیات.

زمانیات مثل متحرک یعنی شیئی که از جایی به جای دیگر می‌رود آبی نیست یا بعضی از چیزهایی که باید در سلسله عرضیه یکی پس از دیگری واقع شوند هر دوی اینها می‌شود که در یک زمان باشند متتها چون از نقطه نظر زمان این در رتبه قبل از آن واقع شده است پس به واسطه زمان باید بر دیگری مقدم شود اما می‌شود که هر دو هم در یک زمان باشند یعنی اگر زمان را برداریم هیچ مشکلی ندارد که در یک زمان هم باشند همان‌طور که تمام حوادث این عالم در ثابتات ازلیه یا در عوالم مجرده و ملکوتی و اینها به نحو ثبوت، در یک وعاء قرار دارند متتها به حسب زمان وقتی که در ظرف زمان می‌خواهد انجام شود باید یکی برود تا دیگری بیاید همین‌طور سلسله حوادث باید یکی پس از دیگری باشد. این یکی از اقسام سبق که سبق زمانی است.

و منه السَّبِقُ بِالرُّتْبَةِ أَيْ بِالترْتِيبِ. ثُمَّ مِنْهُ السَّبِقُ بِالشَّرَفِ كَقَدَّمَ الْفَاضِلَ عَلَى الْمَفْضُولِ. وَ مِنْهُ السَّبِقُ بِالطَّبْعِ وَ هُوَ تَقَدُّمُ الْعِلَّةِ النَّاقِصَةِ عَلَى الْمَعْلُولِ.^۲

یکی دیگر سبق بالرتبه است یعنی سبق به ترتیب (مثلاً یک، دو، سه و چهار، اینها سبق در رتبه دارند) یکی از آن اقسام سبق، سبق بالشرف است مثل تقدّم فاضل بر مفضول (و راجع بر مرجوح). یکی دیگر از اقسام سبق، سبق بالطبع است؛ سبق بالطبع یعنی تقدّم علت ناقصه بر معلول.

چون علت ناقصه سابق بر معلول است متتها چون علت هنوز ناقص است و به فعلیت کامل نرسیده است لذا [اسم] سبق بالعليه روی آن نمی‌آوریم چون هنوز علت نیست بلکه چون خودش جزء العله است و باید وجود داشته باشد از این نقطه نظر سبق بالطبع است یعنی طبعاً باید علت ناقصه مقدّم بر معلول باشد ولی وقتی سبق بالعليه می‌آید دیگر در آنجا علت تامه با معلول معیت دارد دیگر آنجا سبق بالطبع نمی‌گویند بلکه سبق به علّیت می‌گویند یا بنا بر اصطلاح بعضی‌ها سبق بالرتبه می‌گویند؛ رتبه علت مقدّم است اما از نقطه نظر وجود، علت و معلول باید با یکدیگر باشند و اصلاً انفکاک بین علت و معلول مستحیل است.

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۰۷.

^۲ منظومه، ج ۲، ص ۳۰۸.

و منه السَّيِّقُ بِالْعَلِيَّةِ وَ هُوَ تَقَدُّمُ الْعِلَّةِ التَّامَّةِ عَلَى الْمَعْلُولِ. وَ هِيَ لَا تَتَفَكُّ عَنْ الْمَعْلُولِ. وَ لَكِنَّ الْعَقْلَ يَحْكُمُ بِأَنَّ الْوُجُودَ حَاصِلٌ لِلْمَعْلُولِ مِنَ الْعِلَّةِ وَ لَا عَكْسَ.
فَيَقُولُ تَحَرَّكَتْ الْيَدُ فَتَحَرَّكَ الْمِفْتَاحُ بِتَخَلُّلِ الْفَاءِ ثُمَّ مِنْهُ السَّيِّقُ الَّذِي يُقَالُ لَهُ السَّيِّقُ بِالْمَهْيَةِ وَ السَّيِّقُ بِالتَّجَوُّهِ وَ هُوَ تَقَدُّمُ عِلَلِ الْقَوَامِ عَلَى الْمَعْلُولِ فِي نَفْسِ شَيْئِيَّةِ الْمَاهِيَةِ وَ جَوْهَرِ الذَّاتِ كَتَقَدُّمِ الْجَنَسِ وَ الْفَصْلِ عَلَى النُّوعِ وَ الْمَاهِيَةِ عَلَى لَازِمِهَا وَ الْمَاهِيَةِ عَلَى الْوُجُودِ عِنْدَ بَعْضٍ.^١

یکی دیگر از اقسام سبِق، سبِق بالعلیه است که تقدّم علت تامه بر معلول است، علت تامه منفک از معلول نیست، و لکن عقل حکم می‌کند که وجود برای معلول از ناحیه علت حاصل است ولی عکسش نیست.

پس می‌گوید: اوّل دست حرکت کرد بعد کلید، فاء در اینجا آمده است تا مطلب را برساند. یکی از آنها سبقی است که به آن سبِق بالماهیة و سبِق بالتجوهر می‌گویند و آن تقدّم علل قوام ماهیت بر معلول در خود شیئیت ماهیت و [جوهر ذات] است نه در وجود (مثل تقدّم جنس و فصل بر نوع و ماهیت بر لازم ماهیت (مثلاً اربعه بر زوجیت تقدّم دارد) و ماهیت بر وجود نزد بعضی مقدّم است (که قائلین به اصالة الماهیه هستند).

سبِق بالماهیة و سبِق بالتجوهر عبارت است از سبِق قوام ماهیت بر خود ماهیت. وقتی که شما یک نوع را در نظر بگیرید جنس و فصل بر آن نوع مقدم‌اند چون قوام نوع به جنس و فصل است پس این را سبِق بالتجوهر می‌گویند.

اینکه شما به ماهیت می‌گویید: ماهیت و «شیء»، در خود شیئت آن، اجزاء ماهیت مقدّم بر ماهیت هستند مثل اینکه فرض کنید می‌گوییم: سبِق سرکه و انگبین بر سکنجبین، علل قوام سکنجبین سرکه و انگبین است و حالا هر چیز دیگری که هست. این سبِق اجزا بر کل است؛ سبِق بر یک کل ترکیبی یعنی سبِق بالتجوهر یعنی ماهیت او بر او مقدّم است، خود اجزاء ذاتاً بر ماهیت مقدّم است گرچه از نظر وجود خارجی تقدّم و تأخّر معنا ندارد.

و السَّيِّقُ بِالذَّاتِ هُوَ الَّذِي كَانَ عَمُّ أَيِّ شَيْءٍ قِسْماً عَلَى جِدَّةٍ مِنَ السَّيِّقِ بَلْ هُوَ الْقَدْرُ الْمُشْتَرَكُ الَّذِي بِذِي الثَّلَاثَةِ الْأَخِيرَةِ أَعْنَى مَا بِالطَّبَعِ وَ بِالْعَلِيَّةِ وَ بِالْمَاهِيَةِ انْقَسَمَ فِي الْمَشْهُورِ.^٢

سبِق بالذات آن است که اعم است و قسم علی‌حدّه نیست بلکه قدر مشترکی است که ثلاثة اخیره [سبِق بالطبع و بالعلیه و بالماهیة] را شامل می‌شود بنا بر قول مشهور.

حالا ما در اینجا سه سبِق داریم؛ یکی سبِق بالطبع داریم، یکی سبِق بالعلیه داریم، یکی سبِق به ماهیت داریم. ایشان می‌گویند که یک سبِق بالذات داریم که همه اینها را شامل می‌شود پس سبِق بالطبع و بالعلیه و بالماهیة را سبِق بالذات هم می‌گویند.

ثُمَّ مِنَ السَّيِّقِ قِسْمٌ آخَرٌ وَ هُوَ أَنَّهُ بِالذَّاتِ إِنَّ شَيْءً بَدَأَ وَ بِالْعَرَضِ لِاثْنَيْنِ عَلَى سَبِيلِ التَّوْزِيعِ أَيُّ إِنَّ ظَهَرَ حُكْمٌ لِوَاحِدٍ مِنْ شَيْئَيْنِ بِالذَّاتِ وَ لِآخَرَ مِنْهَا بِالْعَرَضِ كَالْحَرَكَةِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى السَّفِينَةِ وَ جَالِسِهَا فَحِينَئِذٍ

^١ منظومه، ج ٢، ص ٣٠٩.

^٢ منظومه، ج ٢، ص ٣٠٩.

سَبْقُ بِالْحَقِيقَةِ انْتَهَضَ.^۱

قسم دیگری از سبق است که شما ذاتاً یک شیئی را بر شیء دیگر بار کنید یا اینکه بالعرض بار کنید بر سبیل توزیع اگر حکمی برای واحد از دو شیء ظاهر شود برای یکی از آن دو شیء بالذات و برای دیگری بالعرض مثل حرکت سفینه و جالسش، به این سبق بالحقیقه می‌گویند.

در حرکت سفینه و حرکت جالس حرکت اولاً و بالذات بر سفینه عارض شده است، ثانیاً و بالعرض برای جالس در سفینه پس می‌گویند که این حرکت الآن سبق بالحقیقه برای سفینه دارد و برای جالس آن به مجاز است یعنی اول برای او، بعد برای جالس. در این موقع این سبق بالحقیقه برای سفینه است درحالی که یک حرکت بیشتر نیست این طور نیست که دو حرکت باشد بلکه یک حرکت است منتها اول برای سفینه پیدا می‌شود بعد برای جالس.

و هذا المسمى بالسبق بالحقیقة قد زاده صدر المتألهين قدس سره. و هو غير جميع الأقسام إذ في الكل كل من المتقدم و المتأخر متصف بالملك بالحقیقة و لا صحة لسلب الاتصاف من المتأخر و فيه قد اغتبر أن يكون اتصاف المتأخر بالملك مجازاً من باب الوصف بحال المتعلق و يكون السلب صحيحاً كسبق الوجود على الماهية على المذهب المنصور. فإن التحقق ثابت للوجود بالحقیقة و للماهية بالمجاز و بالعرض.^۲

مرحوم ملاصدرا این سبق بالحقیقه را اضافه کرده است و برای این مورد آورده است. زیرا در تمام اینها هر کدام از متقدم و متأخر متصف به ملاک بالحقیقه هست و صحتی برای سلب اتصاف از متأخر نیست ولی در مانحن‌فیه که سبق بالحقیقه باشد معتبر است اینکه اتصاف متأخر به ملاک، اتصاف مجازی باشد، در واقع متأخر متصف به آن ملاک نیست بلکه اتصافش از باب وصف به حال متعلق است بله، مجازاً این سلب صحیح است (که بگوییم: فلانی حرکت نمی‌کند و حرکت برای سفینه است) مانند سبق وجود بر ماهیت بنا بر مذهب منصور که مذهب ما باشد. تحقق برای وجود بالحقیقه ثابت است و برای ماهیت بالمجاز و العرض.

در تمام این اقسام هر کدام از متقدم‌ها و متأخرها به آن وصفی که این وصف ملاک برای سبق است هردو متصف هستند. مثلاً دوتا منزل است شما می‌گویید که یکی از آن دو سبق بالرتبه بر دیگری دارد بالأخره از نقطه نظر منزل بودن هردو منزل هستند منتها یکی اول است یکی دوم. این جهتش جهت اعتباری است که عرض می‌کنیم. وقتی شما علت و معلول را نگاه می‌کنید بر هردو از نقطه نظر وجود، وجود هم بر علت و هم بر معلول عارض می‌شود منتها این یکی بر آن تقدم رتبه‌ای دارد، در طبع همین طور، در زمانی همین طور ولی در اینجا اولاً و بالذات یعنی حقیقتاً آن حرکت برای سفینه است و برای جالس نیست اما چون جالس به سفینه چسبیده است حرکت بر جالس هم سرایت می‌کند. پس از این نقطه نظر [می‌توانیم بگوییم: از آن شیئی که ملاک برای سبق است انبان دومی خالی است] منتها ما مجازاً می‌گوییم؛ من باب مثال «بَنَّا الْمَدِينَةَ» در واقع عمله و بنا مدینه را ساخته‌اند اما ما از نقطه نظر اینکه فرمانش را امیر داد و پُزش برای او بود می‌گوییم: «بَنَّا

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۰۹.

^۲ منظومه، ج ۲، ص ۳۱۰.

الْأَمِيرُ الْمَدِينَةَ! فرض کنید یک عده بیايند قيام کنند و کشوری را بگیرند ما هم بگوئيم که به به فلانی آمد و اين کار را کرد! آقا! مردم اين کار را کردند! بیچاره ها خون داده اند، کشت و کشتار انجام داده اند ولی به اسم حسن و حسين تمام می شود! اين هم می شود سبق بالحقیقة و المجاز!

«... مِنْ بَابِ الْوَصْفِ بِحَالِ الْمُتَعَلِّقِ...» مثل اینکه بگوئيم: «جَائِنِي رَجُلًا ضَرَبَ أَبُوهُ» ما در اینجا «ضَرَبَ أَبُوهُ» را وصف به حال متعلق می گیريم. مثلاً «جَائِنِي زَيْدُ الضَّارِبِ أَبُوهُ»، «ضارب» صفت برای زيد است اما در واقع صفت برای پدر زيد است وصف حال متعلقش می باشد، در اینجا وصف برای اولی است منتها ما اين وصف را بالمجاز به دومی هم نسبت داديم و گفتيم که اين هم حرکت می کند.

«... كَسْبِقِ الْوُجُودَ عَلَى الْمَاهِيَةِ...» شما که به ماهيت می گوييد: «موجود» به لحاظ وجود می گوييد والا خود ماهيت که چیزی نیست. وجود اولاً و بالذات متعلق به خودش است؛ «الْوُجُودُ موجودٌ». و السَّبْقُ حَالٌ كَوْنِهِ فَكَيْفًا كَالزَّمَانِي و لَكِنْ انْفِكَائِهِ يَجِي طَوِيلًا لَا عَرَضِيًّا كَمَا مَرَّ سُمِّيَ دَهْرِيًّا و سَرْمَدِيًّا^۱.

یک سبق دیگری هم هست که سبق دهری است و برای میرداماد است؛ سبق بر حالتی که فکّی است و لکن انفکاکش طولی است و عرضی نیست [همان گونه که بیان شد] و ایشان اين سبق را سبق دهری و سرمدی می گويند.

همان طور که ما یک سبق فکّی داريم مثل سبق زمانی و لکن اين انفکاک گاهی اوقات ممکن است طولی باشد و عرضی نباشد يعنی نسبت به مرتبه بالایی یک انفکاک طولی دارد و عرضی ندارد چون مرحوم میرداماد اين بحث حدوث دهری را به سلسله طولیه برد و گفت که بين معلول و علت یک عدم فکّی هست.

تعريف عدم فکّی

عدم فکّی يعنی واقعاً عدم برای یک شیء باشد نه اینکه عدم ذات و عدم مجامع باشد؛ واقعاً علت در مرحله علت معدوم است و لکن اين معدوم بودنش نه به معنای جدا شدن عرضی است يعنی «جدا می شود و نیست»، اين طور نیست بلکه يعنی اين معلول در رتبه علت معدوم است.

هَذَا قِسْمٌ آخَرٌ مِنَ السَّبْقِ قَدْ زَادَهُ السَّيِّدُ الْمُحَقِّقُ الدَّامَادُ - فُؤَسَ سِرُّهُ - وَ هُوَ غَيْرُ السَّوَابِقِ إِذْ فِي الْكُلِّ غَيْرُ الزَّمَانِيِّ الْمُتَقَدِّمِ وَ الْمُتَأَخَّرِ مُجْتَمِعَانِ فِي الْوُجُودِ أَوْ غَيْرِ أَبْيَيْنَ عَنِ الْجَمْعِ^۲.

[اين یک قسم دیگری از سبق است که سيد محقق داماد آن را افزوده است و اين غير از سبق هایی است که گفتيم] زیرا در تمام اينها (غير از سبق زمانی چون در سبق زمانی وجود اول بوده است بعد وجود دوم می آيد) متقدّم و متأخر در وجود مجتمع هستند و با همدیگر جمع می شوند يا اینکه آبی از اجتماع نیستند گرچه مجتمع نیستند اما آبی از اجتماع هم نیستند.

مثل سبق علت ناقصه بر معلول که اينها آبی از اجتماع نیستند اما زمان در اینجا باعث می شود که اينها

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۱۰.

^۲ منظومه، ج ۲، ص ۳۱۱.

جدای از همدیگر باشند.

تلمیذ: سبق علیت با سبق دهری چه فرقی می‌کند؟!

استاد: در بحث حدوث دهری گفتیم که در اینجا اگر منظور مرحوم میرداماد عدم ذاتی باشد که همراه با ماهیت است و از نقطه نظر عدم اتصال با علت آن عدم بار می‌شود دیگر در اینجا عدم معنا ندارد، اگر منظورشان این است، این همان حدوث ذاتی است که ما از آن تعبیر به عدم مجامع می‌کردیم پس ما در اینجا هیچ فرقی بین سبق بالعلیه و سبق دهری نمی‌بینیم چون ما بحث را در مورد حدوث دهری [بیان] کردیم. در حدوث دهری دو مطلب بود؛ یکی اینکه مرحوم حاجی مطرح کرد که حدوث اسمی را آورد و یکی هم حدوث دهری که میرداماد مطرح کرد و ما گفتیم که حدوث اسمی درست است چون تمام اسماء و صفات در مرحله وجود خودشان شدید و قوی هستند و واجد مرحله پایین می‌باشند اما مرحله پایین واجد مرحله بالا نیست و اینها برحسب رتبه از ذات جدا هستند؛ رتبه ذات مافوق است و همین‌طور رتبه اسماء و صفات و افعال تا همین‌طور پایین‌تر می‌آییم که اینها در مراتب مادون هستند لذا می‌توانیم در اینجا حدوث اسمی را مطرح کنیم. ولی عرض ما در مورد حدوث دهری این بود که اگر منظور شما از حدوث دهری همین حدوث اسمی است، در این صورت فرقی نمی‌کند، یکی است اما اگر شما می‌خواهید در مقابل این مطرح کنید، ما در اینجا به غیر از این عدم مجامع که نیاز ذات به علت باشد چیز دیگری نمی‌بینیم و همیشه مرتبه علت واجد مرحله معلول است و با معلول معیت دارد، معلول هم با علت معیت دارد. اگر شما غیر از این سبق رتبی سبق دیگری را به عنوان سبق دهری مطرح کند که آن وجود پایینی در مرحله بالاتر معدوم است، چنین مطلبی به ذهن نمی‌رسد. بله، ما می‌توانیم اسم این را سبق بالعلیه بگذاریم چون علت بالا در آنجا وجوداً بر رتبه پایین‌تر سابق است گرچه ازلاً هر دو باهم باشند.

و فيه أُعْتَبِرَ الانفكاكُ لا على وجهٍ معتبرٍ في الزَّمانِ. إذا عَرَفْتَ هذا عَرَفْتَ أَنْ قَدَحَ المحقق اللاهيجي - رحمه الله عليه - فيه مَقْدُوح بشرط الرجوع إلى ما ذَكَرْتَهُ في بيانِ الحدوثِ الدهريِّ.^۱

در این سبق دهری انفکاک وجود پایینی از بالایی معتبر است نه بر آن وجه معتبر در زمانی (که یکی از بین برود و دیگری بعدش بیاید یا فناء یکی بقای دیگری را موجب شود) وقتی که این مطلب را متوجه شدیم، متوجه می‌شویم که حرف مرحوم لاهیجی در اینجا مقدوح هست به شرط اینکه ما این سبق دهری را به آن سبق حدوث دهری برگردانیم.

چون مرحوم لاهیجی در همین جا این مطلب را فرموده‌اند - همان مطلبی که ما عرض کردیم - که به جز سبق به علیت چیزی نیست شما در اینجا چه چیزی را اضافه می‌کنید؟! در آنجا گفتیم که انفکاک بین علت و معلول در عوالم طولی وجود دارد به واسطه آن دیگر با این علیتی که علت از نظر رتبه فقط بر معلول مقدم است

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۱۱.

ولکن سبق اینها سبق انفکاک در علت نیست، تنافی پیدا می‌کند پس در سبق دهری انفکاک معنا دارد ولی در سبق علت بر معلول انفکاک معنا ندارد.

اشکال به مرحوم میرداماد بر عدم وجود سبق دهری

مطلبی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که ما به میرداماد عرض می‌کنیم: آیا شما مرتبه علت را که مرتبه مافوق در سبق دهری است علت برای پایین می‌دانید یا نمی‌دانید؟! آیا شما بالایی را علت برای پایین می‌دانید یا نمی‌دانید؟! می‌گوید: می‌دانیم. آیا شما این علت را علت تامه می‌دانید یا نمی‌دانید؟! می‌گوید: می‌دانیم. می‌گوییم که آیا انفکاک بین علت تامه از معلول را مستحیل می‌دانید یا نمی‌دانید؟! می‌گوید: می‌دانیم. می‌گوییم: بنابراین سبقی که شما در اینجا مطرح کردید به نام سبق دهری با سبق بالعلیه چه فرقی پیدا کرد؟! یک وقت شما می‌گویید: جنبه علیت را در مرتبه‌ای از وجود از سلسله طولی برمی‌دارید، بعد در آنجا می‌گویید که «سبق دهری»، عیب ندارد ما می‌گوییم که یک جنبه فوق، علیت نسبت به جنبه تحت ندارد، وقتی که علیت نداشت این سبق دهری می‌شود ولی وقتی که ما در هیچ لحظه از لحظات نتوانستیم بین فوق و تحت انفکاک علی را ایجاد کنیم بنابراین این مسئله علیت در هر برهه و در هر رتبه‌ای وجود داشته است و وقتی که علیت وجود داشته باشد انفکاک دیگر معنا ندارد تا شما سبق دهری را مطرح کنید پس ما یک سبق داریم آن هم سبق بالعلیه است یا به طور اعم بگوییم که سبق بالرتبه. سبق در مرتبه، در مرتبه با این پایین‌تر از آن است اما از نقطه نظر انفکاک اصلاً انفکاک معنا ندارد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد